

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در موضوع له فعل ماضی و مضارع است به این بیان که آیا در موارد مختلف باید قائل به تعدد وضع شده و بگوئیم اگر فعل به زمانی اسناد داده شد دلالت بر وقوع نسبت در گذشته دارد و در موردی که به خود زمان، مجردات یا خدای تبارک و تعالی نسبت داده می شود دلالت بر اصل نسبت دارد و اشاره به زمان ندارد یا خیر؟!

به بیان دیگر آیا جمله «علم زید» و «علم الله» یا جمله «مضی زید» و «مضی الزمان» دو موضوع له و دو معنا داشته و باید قائل به تعدد وضع شویم یا این که بین این دو تفاوتی وجود ندارد.

دیدگاه مرحوم محقق اصفهانی

نظریه مرحوم اصفهانی رحمه الله در دو تعلیقه بیان شده است و به نظر ما ترتیبی که ذکر می شود در فهم بهتر دیدگاه ایشان مؤثر خواهد بود.

ایشان ابتدا می فرماید: هیئت افعال مانند حروف دارای معنای حرفی است با این توضیح که اراده هر معنائی از هیئت فعل ماضی یا مضارع منوط بر این است که یک معنای حرفی در نظر گرفته شود چرا که وضع هیئت افعال مثل حروف عام و موضوع له آن ها خاص بوده و دلالت بر یک معنای ربطی دارند که عبارت است از ربط بین ماده یا نسبت از یک سو و فاعل از سوی دیگر.

مرحوم اصفهانی رحمه الله سپس می فرماید: از آن جا که بالوجدان واضح است بین ماضی و مضارع تفاوت وجود دارد و نمی توان این دو را به جای هم استعمال نموده و به عنوان نمونه بگوئیم «زید ضرب غداً» یا «زید یضرب بالامس» در نتیجه پی به وجود خصوصیتی در این افعال خواهیم برد.

ایشان در توضیح مطلب و رد نظریه مرحوم آخوند رحمه الله می فرماید: در افعال سه خصوصیت وجود دارد: الف- اصل حدث: مانند ضرب ب- اصل ربط میان حدث و فاعل ج- اصل زمان که در فعل ماضی گذشته و در فعل مضارع آینده است. تصور خصوصیتی غیر از سه خصوصیت مذکور مانند این که بگوئیم در ماضی خصوصیتی وجود دارد که سبب می شود ماضی مقید به قید «غداً» و مضارع مقید به قید «امس» شود صحیح نبود و دلیلی بر آن نیست در حالی که مرحوم آخوند رحمه الله فرمود: در ماضی خصوصیت تحقیق و در مضارع خصوصیت ترقیه موجود است.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در ادامه می فرماید: شاید اشکال شود که طبق مدعای شما لازم است فعل ماضی برای سبق حرفی و

فعل مضارع برای لحوق حرفی وضع شده باشند در حالی که سبق و لحوق حرفی اعم از زمانی، ذاتی و تقدم بالطبع است در نتیجه اگر هیئت به زمانی نسبت داده شد خصوص سبق و لحوق زمانی و اگر به مجردات نسبت داده شد سبق و لحوق حرفی بالذات باید مراد باشد.

توضیح مطلب این که سبق حرفی در مقابل سبق استقلالی است به این معنا که نسبتی بین مبدأ و فاعل با عنوان «نسبة السبق» یا «نسبة اللّحوق» موجود است که منحصر در «زمانی» نیست پس سبق و لحوق بالطبع نیز ممکن است. اما سبق و لحوق زمانی مانند این است که بگوئیم زید امروز آمده و عمرو فردا می آید، پس میان اجزاء به جهت خود زمان سبق و لحوق وجود دارد به این معنا که جزئی از زمان قبل یا بعد از جزء دیگر واقع می شود در نتیجه از آن تعبیر به سبق و لحوق ذاتی می شود. همان گونه که فلاسفه در مورد وجود می گویند هم «ما به الاشتراک» و هم «ما به الافتراق» وجود است در این مسئله نیز «ما به التقدّم» و «ما فیه التقدّم» در اجزاء زمان خود زمان است.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در ادامه می فرماید: هر چند در فلسفه مفاهیمی مانند «سبق بالعلیة»، «سبق بالطبع»، «سبق بالرتبة» و «سبق بالماهیة» اثبات شده است اما در مدلول هیئت افعال فقط «سبق و لحوق زمانی» قابل تصور بوده و سایر مفاهیم مذکور متصور نیستند بنابراین نمی توان گفت واضح در هنگام وضع فعل ماضی در جایی که اسناد به زمانی است سبق و لحوق زمانی و در جایی که اسناد به غیر زمانی است سبق و لحوق بالذات، بالماهیة یا بالعلیة را مدنظر قرار داده است.

ایشان سپس می فرماید: اگر گفته شود در موضوع له فعل ماضی و مضارعی که مطلق هستند، سبق و لحوق اعم از زمانی و ذاتی مدنظر قرار گرفته است، در پاسخ می گوئیم مدعای مذکور لغو است. اگر ادعا شود خصوصیتی دیگر غیر از مسئله سبق در آنها وجود دارد همان گونه که مرحوم آخوند رحمه الله چنین ادعائی نمود، احاله به مجهول بوده و دلیلی بر آن وجود ندارد.

از مطالب دیگری که مرحوم اصفهانی رحمه الله به آن پرداخته مثال های نقضی است که مرحوم آخوند رحمه الله در قالب استناد به زمان یا استناد به مجردات به آنها اشاره نمود. مرحوم اصفهانی رحمه الله ابتدا می فرماید: مثال های ذکر شده کاملاً صحیح هستند و در ادامه به تفصیل به بررسی آنها پرداخته و یک جواب عام و یک جواب خاص را بیان می کنند.

توضیح مطلب این که مرحوم اصفهانی رحمه الله می فرماید: در تعبیری مانند «عِلْمٌ» باید بررسی شود که متعلق معلوم کدام یک از امر و حوادث زمانی یا اسماء و صفات الهی است به این معنا که ذات باری تعالی عین علم خداوند متعال است و توجهی به متعلق نداریم، یا این که قدر جامعی میان این ها قابل تصور است یا خیر؟!

ایشان در بیان مطلب بحث را توسعه داده و می فرماید: این مسئله اختصاص به صفاتی مانند علم ندارد و حتی شامل مواردی مانند «علم الله» یا «خلق الله» که صفت فعل است نیز می شود. سپس می فرماید: هم وجدان و هم برهان دال بر این مطلب است که فاعل فعل زمانی باید زمانی باشد در نتیجه اگر فاعل زمانی نباشد فعل نیز زمانی نیست، حال آن که خداوند متعال زمانی نبوده و خود خالق زمان است پس باید دید جملاتی مانند «علم الله»، «خلق الله» و «اراد الله» چگونه باید معنا شوند؟!

مرحوم اصفهانی رحمه الله در پاسخ عامی که هم در صفات ذات و هم در صفات فعل جریان دارد می فرماید: تمام افعال مذکور به لحاظ مخاطبین است؛ یعنی اگر در مورد خدای تبارک و تعالی فعل ماضی یا مضارع استعمال می شود به این لحاظ است که مخاطب مسجون در زمان بوده و مخاطب فقط متوجه گذشته و آینده می شود؛ پس به لحاظ حال مخاطب مسئله ی گذشته و آینده یا سبق و لحوق مطرح می شود نه به لحاظ خود فاعل؛ همان گونه که در ادبیان نیز وصف به حال متعلق وجود دارد.

ایشان در ادامه پاسخی که به صورت خاص مربوط به نسبت فعل ماضی به زمان مانند «مضی الزمان» است را بیان نموده و

می‌فرماید: تقدم و تأخر دو گونه است:

الف- تقدم و تأخر بالذات مانند لحظات و اجزاء زمان که آنات زمان بر هم تقدم دارند و علت این تقدم خود زمان است. به عبارت دیگر «ما فيه التقدم» و «ما به التقدم» یکی است که عبارت از زمان باشد.

ب- تقدم و تأخر بالعرض یعنی چیزهایی که به سبب عارض شدن زمان، تقدم و تأخر پیدا می‌کنند مانند این که می‌گوئیم زید دیروز و عمرو امروز متولد شد. در نتیجه به نظر ایشان هیئت فعل ماضی در این موارد برای خصوصیت خاص سبق نسبی و ربطی به نام «تقدم» یا «نسبت تقدمیه» وضع شده است که در خود زمان موجود بوده و نسبت مذکور غیر از «نسبت تحقیقه» ذکر شده توسط مرحوم آخوند رحمه الله است؛ در نتیجه مرحوم اصفهانی رحمه الله برای هیئت فعل ماضی که به زمان یا زمانی نسبت داده می‌شود نسبت تقدمیه را اختیار نموده است.

ایشان سپس تعابیری مانند «علم الله» و «اراد الله» را به دو بخش تقسیم نموده است: الف- متعلق علم و اراده حوادث زمانی است مانند این که علم خدای متعال به فلان حادثه و یا اراده باری تعالی به عذاب فلان قوم تعلق پیدا کرده باشد. در این قبیل موارد اسناد مذکور را باید به «معیت قیومیه» معنا نموده و بگوئیم خداوند متعال با آن حادثه معیت دارد؛ یعنی قوام آن حادثه اعم از این که در آینده یا گذشته باشد به خدای تبارک و تعالی بوده و نسبت خداوند متعال با آن حادثه قیومیت است؛ در نتیجه جملات فوق به این معنا نیست که علم، ذات باری تعالی در گذشته بوده است پس با منزه بودن خداوند متعال منافاتی ندارد.

به عبارت دیگر به نظر ایشان سبق و لحوق زمانی که موضوع له فعل ماضی است عنوانی عام دارد که شامل وقوع یا معیت در زمان سابق می‌شود پس به اعتبار متعلق مختلف خواهد شد یعنی اگر حادثه زمانی است زمان و اگر با زمان سابق یا لاحق است عنوان معیت قیومیه را دارد.

ب- مقصود از علم صفات ذات خدای متعال است: در این موارد «علم الله» باید مانند «مضی الزمان» معنا شود و بگوئیم تقدم و تأخر بالذات وجود دارد یعنی متقدم با متأخر در وجود اجتماع پیدا نمی‌کند.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در ادامه می‌فرماید: در معلوم و تعبیر «علم الله» چند احتمال وجود دارد: الف- مقصود زمان نطق و حوادث روزانه است؛ یعنی خداوند متعال علم داشت که فلان شخص در فلان روز متولد می‌شود. طبق این احتمال سبق و لحوق در مورد خدای متعال به اعتبار معیت قیومیه با همان توضیح که گذشت مطرح می‌شود به این بیان که قوام، حقیقت و اصل وجود و تولد این شخص مرتبط با خدای تبارک و تعالی است.

ب- معلوم قبل از زمان نطق باشد؛ یعنی خداوند می‌داند در گذشته فلان اتفاق افتاده است. ایشان می‌فرماید: در این احتمال علاوه بر این که معیت قیومیه مطرح می‌شود می‌گوئیم از آن جا که تمام موجودات عالم از مراتب علم الهی هستند و موجود شدن یک اتفاق مربوط به مرتبه آخر است پس هر چند معلوم هستیم اما متعلق و عین علم الهی در مرتبه نازل و اخیر می‌باشیم که نفس ارتباط بین ما و ذات خدای متعال نوعی قوی از ارتباط می‌باشد. وقتی علم و معلوم یکی شد، در معلوم سبق و لحوق زمانی وجود دارد و علم خدای متعال نسبت به مخلوقات و معلومات عین معلوم است پس در این مرتبه از علم نیز سبق و لحوق موجود است.^[1]

مرحوم اصفهانی رحمه الله در ادامه می‌فرماید: اما این که خدای متعال با تعبیر «عِلْم» نسبت به موجودات وصف می‌شود به این جهت است که معلوم از حیث وجود با متأخر اجتماع ندارد و به بیان دیگر عدم مجامعت متأخر با متقدم با متأخر در وجود است یعنی علت اطلاق سابق به این جهت است که در فرض وجود این شیء، شیء دیگر موجود نیست پس تمام موجودات

به نسبت علم خدای متعال متأخر می‌باشند.

به بیان دیگر طبق این نظریه در مورد تعبیر «کان الله و لم یکن معه شیء» باید گفت در مرتبه علم خدا موجود دیگری وجود ندارد و مسئله زمان مطرح نیست. اما ادیب در برابر این تعبیر تنها می‌گوید خداوند متعال در گذشته بوده است اما این‌که «و لم یکن معه شیء»، به چه معنا است نمی‌تواند اظهار نظر نماید چون باید بگوید همراه با ذات باری تعالی زمان، مکان، آسمان، خورشید، زمان و به صورت کلی هیچ چیزی وجود نداشته است. البته ادباء به این مسئله به صورت کلی توجه دارند پس می‌گویند در هنگام نسبت به خدای متعال باید زمان از آن منسلخ شود. این مسئله یعنی موضوع له هیئات یکی از مبانی مهم تفسیری است و باید به آن توجه شود.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در انتهای بحث و در مقام جمع‌بندی می‌فرماید: ملاک در افعال ماضی و مضارع صحت سکوت، دلالت بر حدث و نسبت میان حدث و فاعل می‌باشد که معنای نسبت داشتن، معنای حرفی برای افعال است و معنای حرفی در مقابل جوهر و عرض قرار می‌گیرند. جوهر وجودی مستقل و عرض وجودی است که نیاز به معلول و محل دارد. اما معنای حرفی در مرحله‌ای ضعیف‌تر از جوهر و عرض بوده و وجوداتی غیر استقلالی و متقوم به دو طرف هستند؛ یعنی باید «زید» و «دار» موجود باشد تا جمله «زید فی الدار» معنا داشته باشد.

اما در مورد این‌که زمان در افعال أخذ شده باشد باید دلیل دیگری در دست باشد چون تعبیری مانند «زید ضرب غداً» اشتباه است پس تنها دلیل موجود، دلالت هیئت بر زمان است؛ با این توضیح که هر چند موضوع له هیئت فعل ماضی سبق زمانی یا موضوع له فعل مضارع لحوق زمانی است اما سبق و لحوق به معنای حرفی مقصود است نه مفهوم سبق یا لحوق و معنای اسمی آن‌ها با توضیحی که پیش از این بیان شد؛ یعنی اگر متعلق سبق و لحوق حادث زمانی بود مقصود همان گذشته است. اما اگر متعلق آن حادث زمانی نباشد مسئله‌ی معیت قیومیه مطرح خواهد شد.

طبق نظریه مرحوم اصفهانی رحمه الله سبق و لحوق زمانی معنایی عام دارند که مقصود از آن عدم اجتماع متقدم با متأخر است، بنابر این شامل گذشت زمان نیز می‌شود؛ چون هر جزء از زمان که موجود و در عین حال متقدم است، سبق زمانی نیز دارد.^[2]

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. مرحوم ملاصدرا رحمه الله نیز در اسفار می‌فرماید: موجودات ربط به خدای متعال ندارند بلکه عین الربط هستند که از آن تعبیر به اضافه اشراقیه می‌شود.

[2]. «106- قوله [قدس سره]: (و إلا لزم القول بالمجاز و التجريد عند الاسناد إلى غيرها من الزمان «3» و المجردات ... الخ). بل ينتقض- أيضا- بمثل (علم الله تعالى)، و (يعلم الله تعالى) و نحوه من الصفات الذاتية لتقدس ذاته و صفاته تعالى عن الزمان، بل ينتقض أيضا بمثل (خلق الله تعالى) و نحوه مما كان مبدؤه من صفات الأفعال؛ لما برهن عليه في محله من أن الفعل الزمني لا يكون إلا لفاعل زمني. و يمكن الجواب عن الجميع عموما: بأن هذه المخاطبات حيث كانت مع المحبوسين في سجن الزمان، فلا مانع من اعتبار السابق و اللحق فيما لا يتطرق إليه سبق و لا لحوق. و يمكن الجواب عن خصوص الإسناد إلى نفس الزمان: أن المتقدم و المتأخر بالذات نفس أجزاء الزمان و الحوادث الأخر تتصف بهما بالعرض؛ إذ ملاك التقدم و التأخر الزمانيين عدم مجامعة المتقدم و المتأخر في الوجود، و هو قد يكون ذاتيا كتقدم بعض أجزاء الزمان على البعض الآخر فما به التقدم و ما فيه واحد، و قد يكون عرضيا، كتقدم بعض الزمانيات على الآخر، فالزمان زماني بنفسه، و غيره زماني به، و المدعى وضع هيئة

الماضي مثلاً لنسبة خاصة متصفة بخصوصية التقدم «1» الذي لا يجمع المتأخر في الوجود، و هو على حد سواء في الزمان و الزماني. فتدبره فانه حقيق به. و يمكن الجواب عن مثل (علم الله، و أراد الله) فيما إذا تعلق العلم مثلاً بالحوادث الزمانية و نحوها: أنه تبارك و تعالى مع الزمان السابق معية قِيومية لا تنافي تقدّسه عن الزمان، فهو تعالى باعتبار المعية مع السابق سابق، و باعتبار معيته مع اللاحق لاحق. فتوصيف شيء بالسبق و اللّوق الزمانيين بأحد اعتبارين: إما باعتبار وقوعه في الزمان السابق و اللاحق، كالزمانيات، و إما باعتبار المعية مع الزمان السابق أو اللاحق كما في المقام. و بنظيره يمكن الجواب عن الاسناد إلى المجردات و المفارقات، فانها و إن لم تكن في الزمان إلا أنها معه، و كون عالمها في طول عالم الطبيعة لا ينافي معيتها لما في عالم الطبيعة في الوجود، كما لا يخفى. و أما إذا نسب علمه تعالى إلى ذاته و صفاته - جلت ذاته و علت صفاته - فاتصافه بالسبق نظير اتصاف الزمان به، و هو عدم مجامعة المتقدم للمتأخر في الوجود. و بالجملة: المعلوم: إما أن يكون في زمان النطق - مثلاً - كالحادث اليومي، و إما أن يكون سابقاً على زمان النطق، كالحادث في أمس - مثلاً -، و إما أن لا يكون كذلك، بل كان موجوداً أزلاً و أبداً: فان كان من قبيل الأول، فالأمر كما مرّ من أن السابق و اللّوق باعتبار معيته القيومية مع الزمان السابق و اللاحق. و إن كان من قبيل الثاني - فمضافاً إلى ما مرّ - يمكن الجواب عنه: بأن جميع الموجودات من مراتب علمه تعالى، و هي المرتبة الأخيرة من تلك المراتب؛ إذ لا حيثية لها إلا حيثية الربط الذاتي، و لا حضور أقوى من هذه الحيثية و العلم عين الحضور، فالموجودات علم و معلوم باعتبارين، فكما أن المعلومات تتصف بالسبق و اللّوق الزمانيين، كذلك هذه المرتبة من العلم فانه عينها. و إن كان من قبيل الثالث، فليس هنالك إضافة للعلم إلى الزماني، لكن توصيفه بالسبق الزماني لما عرفت من أن ملك السابق الزماني عدم مجامعة المتأخر مع المتقدم في الوجود، و جميع الموجودات بالإضافة إليه تعالى كذلك. فافهم أو ذره لأهله.

107- قوله [قدس سره]: (نعم لا يبعد أن يكون لكل من الماضي و المضارع ... الخ). توضيحه: إنه لا ريب في غلطية (زيد ضرب غداً، و يضرب أمس)، فلا بد من الالتزام باشتغال الفعلين على خصوصية تقتضي عدم جواز تقييد الماضي بالحال و الاستقبال و تقييد المضارع بالماضي. قلت: المعقول من مفادهما هو الحدث و الربط، و كونه في زمان كذا، و أما وجود خصوصية أخرى تناسب الخارج عن أفق الزمان و الواقع فيه. و كذا خصوصية مانعة عن التقييد ب (غداً) في الماضي، و ب (أمس) في المضارع، فلا طريق لنا إلى تصديقه. فإن قلت: الخصوصية المدعاة خصوصية السابق و اللّوق الحرفيين، و السابق و اللّوق غير منحصرين في الزماني، بل السابق بالزمان و بالطبع و بالذات و غيرها. فإن اسند الماضي و المضارع إلى الزماني، كان زمانية ما اسندا إليه دالة على أن السابق و اللّوق - الملحوظين في الهيئة - زمانيان، و إن اسندا إلى الزمان كان السابق و اللّوق ذاتيين و هكذا. قلت: لا ارتباط لما عدا السابق الزماني بمداليل الأفعال؛ ضرورة أن السابق بالعلية و بالطبع و بالرتبة و بالشرف و بالماهية جميعاً أجنبي عن مداليلها كما هو يديهي. و السابق بالذات هو الجامع بين السابق بالعلية و السابق بالطبع، الذي هو سبق العلة الناقصة على معلولها، و السابق بالماهية الذي هو تقدّم علل القوام على المعلول في جوهر ذاته، و عدم ارتباطه بمداليل الأفعال - حتى المسندة إلى نفس الزمان - واضح. فاتّضح: أن أخذ مطلق السابق و اللّوق - مع أن ما عدا الزماني أجنبي عن مدلول الفعل - لغو صرف، و دعوى خصوصية أخرى - غير السابق و اللّوق - إحالة إلى المجهول. فالتحقيق: أن ملك الفعلية و مناطها صحة السكوت و تمامية النسبة، فلا بد من التماس دليل آخر على مأخوذية الزمان في الفعل، و القدر الذي لا مناص عنه بشهادة العرف و العادة هيئة الماضي و المضارع؛ لما عرفت من غلطية (زيد ضرب غداً، و يضرب أمس)، فلا بد من أخذ السابق و اللّوق الزمانيين بالمعنى المذكور سابقاً فيهما و قد عرفت - بحمد الله تعالى - اندفاع ما أورد على ذلك. فافهم جيداً. «نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج1، ص: 176 تا 180.